

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

**استراتژی**

**و**

**استراتژی تحقیقات**

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی - قم

## فهرست

- بخش اول: استراتژی
- ۵
- قسمت اول: استراتژی نظام: اعلان برانیت و درگیری با استکبار در همه ابعاد
- ۵
- قسمت دوم: ضرورت تحقیقات استراتژیک در نظام
- ۹
- قسمت سوم: تبیین مفهوم استراتژی
- ۱۳
- ضمیمه: استراتژی از دیدگاه فرهنگ‌ها و دائرةالمعارف‌های مختلف
- ۲۵
- بخش دوم: استراتژی تحقیقات در دفاع از اندیشه اسلامی
- ۳۹
- مقدمه:
- ۴۰
- قسمت اول: نگرش‌های مختلف نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی
- ۴۲
- الف: نگرش دمکرات مآبانه نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی
- ۴۳
- ب: نظر به محدودیت حوزه اندیشه اسلامی
- ۴۹
- ج: جهان شمول بودن اندیشه اسلامی
- ۵۳
- ویژگی نظام تعاریف اندیشه اسلامی
- ۵۵
- قسمت دوم: سمت‌گیری استراتژی تحقیقات: «مقابله فرهنگی در همه ابعاد حیات انسانی»
- ۶۱

استراتژی و استراتژی تحقیقات

مؤلف: تدوین گروهی

تاریخ تدوین: سال ۱۳۶۷

تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۷۶

حروفچینی و تکثیر: واحد انتشارات دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

کد بایگانی: ۰۱۰۲۹۰۰۸

نوبت تکثیر: سوم



□ بخش اول:

### استراتژی

جزوه حاضر گامی در جهت تبیین ضرورت تحقیقاتی گسترده، حول محور استراتژی برائت و درگیری با استکبار است که در سه قسمت «استراتژی نظام»، «ضرورت تحقیقات استراتژیک در نظام» و «تبیین مفهوم استراتژی» ارائه می‌گردد.

قسمت اول: استراتژی نظام اعلان برائت و درگیری با استکبار در همه ابعاد

«تا شرک و کفر هست مبارزه هست و تا مبارزه هست ما هستیم»

امام خمینی "قدس سره الشریف"

نفی کفر و شرک و مبارزه با مظاهر ظلم و جور و استکبار همواره در رأس برنامه‌های پیام‌آوران و منادیان حق قرار داشته و باطل ستیزی و بت‌شکنی سنت دیرینه پرچمداران توحید از آدم صلی‌الله‌تعالیه‌علیه تا خاتم حبیب‌الله بوده و وفاداری نسبت به حق و بیزاری نسبت به جریان مخالف آن اساس هدایت جوامع بشری بدست اولیاء الهی را تشکیل می‌داده و اسلام بعنوان کاملترین مکتب رهائی بخش شرط نیل به سعادت حقیقی و فنای در کمال مطلق را با بیان لا اله و شکستن بت‌های زر و زور و تزویر و هدم مظاهر استکبار می‌داند و این را تنها طریق سیر الی‌الله معرفی می‌نماید. اعلان برائت از سردمداران شرک و نفاق آوای مشترکی است که از حنجره پاک رسولان حق خارج شده بطوریکه:

«ختم پیام‌آوران سخن اولین و آخرین بانیان و مؤسسان کعبه را

تکرار می‌کند و رساله ابدی خود را با کلام ابدی «أَنْتَ بَرٌّ مِثْلًا

تُشْرِكُونَ» ابلاغ می‌نماید»

و این سنت جاودانه هرگز دستخوش تغییرات زمان و مکان قرار نخواهد

گرفت و اعلان برائت در هر عصر و مصر به منزله تجدید بیعت با حق و حق

جویان است زیرا:

«سنت پیامبر و اعلان برائت کهنه شدنی نیست»

برائت از مشرکین مفهومی است قرآنی که از آیه کریمه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ  
الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» نشأت گرفته که طریق برخورد با  
مؤمنین و دوستان و ملحدین و مستکبرین در آن مشخص شده و برآستی:

«مگر تحقق دیانت جز اعلام وفاداری نسبت به حق و اظهار خشم

و برائت نسبت به باطل است؟»

رحمت و شفقت با پیروان حق و شدت و سختگیری با دشمنان خداوند،  
نشان اصلی طرفداری و جانبداری از کلمه توحید است و حب نسبت به یاران  
طریق حق و بغض نسبت به دشمنانشان و در غیر اینصورت:

«حاشا که خلوص عشق موحدین جز به ظهور کامل نفرت از

مشرکین و منافقین میسر شود»

و پر واضح است که اعلام انزجار و بیزاری از معاندین و ملحدین آغاز  
درگیری جناح حق با خیل باطل است و از همین جا مبارزه‌ای بی‌امان و همیشگی  
شکل گرفته و بعنوان اساس دوام و قوام نظام حق عنوان می‌گردد بگونه‌ای که:

«در کتاب جاوید) بعد از حب خدای تعالی و

رسول اکرم ﷺ ، در بین تمام احکام الهی جهاد فی سبیل الله را

ذکر فرموده و تبه داده که جهاد فی سبیل اللّٰه در رأس تمام احکام

است که آن حافظ اصول است»

بنابراین اعلان برائت از کفر و استکبار و اظهار وفاداری و حمایت نسبت به جریان حق بعنوان «استراتژی حیات اسلام و اقتدار آن معرفی می گردد» و حول این محور است که نیروهای مؤمن کفر ستیز با تجمع خود می توانند تداوم نهضت انبیاء را تضمین نمایند و لذا:

«باید مسلمانان فضای سراسر عالم را از محبت و عشق نسبت به

ذات حق و نفرت و بغض عملی نسبت به دشمنان خدا لبریز کنند»

مسلم است که از صدر اسلام تاکنون هرگز این آئین الهی چون امروز در معرض تهاجم همه جانبه از طرف دشمنان خدا قرار نگرفته و امروز تمامی کفر با همه قوا و در ابعاد وسیع با تمامی اسلام که در این دوره در قالب انقلاب اسلامی ایران بروز و ظهور یافته رو در رو قرار گرفته اند بنابراین باید توجه داشت که:

«اعلان برائت مرحله اول مبارزه و ادامه آن مراحل دیگر وظیفه

ماست و در هر عصر و زمانی جلوه ها و شیوه ها و برنامه های

متناسب با خود را می طلبد و باید دید در عصری همانند امروز که

سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته اند و



تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازپچه  
هوسها و شهوتها نموده‌اند چه باید کرد؟»

### قسمت دوم: ضرورت تحقیقات استراتژیک در نظام

استراتژی برائت و درگیری با استکبار در واقع محور حرکت نظام و رکن اصلی در هماهنگی همه ابعاد نظام اجتماعی بشمار می‌رود و به هر میزان که ابعاد، موضوعات و روابط گوناگون نظام اجتماعی حول محور استراتژی واحد سامان یابند به همان میزان قدرت و توان نظام اسلامی در مقابله و رویارویی با نظام استکبار فزونی می‌یابد و برعکس به میزانی که از نسبت تأثیر استراتژی نظام در کیفیت شکل‌گیری و رشد و هماهنگی موضوعات و روابط نظام اجتماعی کاسته شود تشتت و عدم انسجام مابین ابعاد نظام شدت یافته و به همان میزان قدرت نظام در مواجهه و درگیری با نظام‌های کفر و الحاد به خطر می‌افتد، بعبارت دیگر قدرت نظام در پرتو هماهنگی هر چه بیشتر ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و دفاعی نظام اسلام، حول محور واحد برائت و درگیری با کفر است، و در صورتی می‌توان حداکثر کارائی و شدت را در عناصر و روابط مختلف نظام بوجود آورد که کلیه تعاریف، روشها، برنامه‌ها و

سیاست‌های درازمدت و کوتاه مدت در بخش‌های مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نشأت گرفته از استراتژی برائت و درگیری با کفر باشد.

روشن است که برای تحقق چنین امر حیاتی و مهمی «تحقیقات استراتژیک» که متکفل تبیین نسبت مابین امور مختلف نظام، حول محور استراتژی واحد است، از جایگاه رفیع و بلندی در نظام اجتماعی برخوردار می‌باشد و در صورتی که نقش خویش را بتواند آن چنانکه باید، ایفا نماید در واقع زمینه‌ساز جریان یافتن استراتژی نظام در همه ابعاد و آماده‌سازی نظام برای ایجاد یک جنگ تمام عیار با نظام استکبار در مقاطع و شرائط زمانی و مکانی مختلف خواهد بود، و در واقع می‌توان گفت که «تحقیقات استراتژیک» ابزاری است در دست سرپرست و والی نظام اسلامی که می‌توان استراتژی درگیری با کفر را در ابعاد مختلف نظام جریان داده و بر توانائی‌های برخورد با نظام‌های تار عنکبوتی کفر و الحاد بر پایه یک «مجموعه منسجم» و «نظامی هماهنگ» و بطور «همه جانبه» شدت دهد.

روشن است که علیرغم همه قوت و برکاتی که نظام نوپای اسلامی ایران تحت رهبری‌های خردمندانانه امام خمینی قدس سره الشریف در مقابله و رویارویی با نظام استکبار در دهه گذشته از خود بجا گذاشته و هر روز بیش از

پیش سران استکبار را به وحشت انداخته، اما همواره نیاز به تحقیقات استراتژیکی که بتواند اجمال‌های موجود در مبانی و تئوری‌های نظری و عملی اداره امور نظام را حول محور استراتژی درگیری با کفر و مبتنی بر سیاستگذاری‌های اصولی حضرت امام علیه السلام تبیین کرده و متناسب با شرائط زمان و مکان قدرت مقابله و رویارویی با نظام استکبار را افزون نماید، احساس می‌شده است، تحقیقاتی که بتواند کیفیت‌های روحی، ذهنی و عینی جامعه را هر روزه، بیش از پیش براساس استراتژی نظام رشد داده و زمینه انسجام و هماهنگی و بسط و توسعه امر مسلمین در مقابله با استکبار را فراهم نماید، برای این منظور ضرورتاً می‌بایست حرکت تحقیقاتی گسترده‌ای در همه موضوعات و ابعاد مختلف اداره نظام صورت گیرد، و از مسائل فلسفی و نظری گرفته تا عینی‌ترین مدل‌های کارشناسی اداره نظام اجتماعی در خدمت تبیین استراتژی برائت و درگیری با استکبار قرار گیرد، در این راستا باید بتوان در تئوری‌های نظری اجمالات موجود «فلسفه تغییر عینیت» را تبیین کرد به نحوی که در کلی‌ترین مرتبه، علم به «چگونگی تأثیر بر تغییر وضعیت» و توصیف از «استراتژی» بدست آید و در مباحث کلامی علیرغم همه قوتها و دقت‌ها باید بتوان به تبیین هر چه بیشتر «ولایت عامه در زمان غیبت» پرداخته و ابعاد مختلف

«ولایت مطلقه» و ویژگیهای «حکومت و ولایت اجتماعی» را تبیین نمود، همچنین باید با حفظ ویژگیهای عمیق و راسخ «فقه سنتی» و تبعیت از «روش سلف صالح» به تبیین موضوع مهمی چون «زمان و مکان در اجتهاد» پرداخته شود و با شناخت ابعاد مختلف آن، فقه و فقاہت از چنان قوتی برخوردار گردد که توانائی ارائه و تبیین استراتژی نظام در همه ابعاد را پیدا کرده و هدایت‌گری نظام اجتماعی را مبتنی بر احکام الهی و نورانیت منابع وحی قوی‌تر از گذشته برعهده گیرد و از سوی دیگر ضروری است که ارتباط تئوری‌های عملی با مدل‌های کارشناسی موجود در ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و دفاعی و تکنولوژیک مورد دقت قرار گرفته و کیفیت هماهنگی مبانی تئوری‌های عملی و کارشناسی با مبانی عرفانی، فلسفی و نظری، معارف، و کلام و فقه تبیین گردد.

موضوعات فوق‌الذکر و نظایر آنها ضرورت تحقیقات گسترده‌ای را برای هماهنگی تئوری‌های نظری و عملی نظام اسلامی خاطر نشان می‌سازد و تنها از این طریق است که می‌توان زمینه «تحقق استراتژی برائت» و قوت و اقتدار نظام اسلامی را پیش از پیش به ظهور رساند.

در این راستا و بعنوان پیش درآمدی بر این حرکت مقدس به تبیین «مفهوم

استراتژی» و اهمیت آن پرداخته و کیفیت ملاحظه نسبت ابعاد مختلف نظام با استراتژی را به صورت اجمالی مورد دقت قرار می‌دهیم.

### قسمت سوم: تبیین مفهوم استراتژی

مفهوم استراتژی از ابعاد مختلفی می‌تواند مورد دقت قرار گیرد «مفهوم لغوی» و «مفهوم اصطلاحی» از جمله ابعاد مختلف بررسی مفهوم استراتژی بشمار می‌روند اما نهایتاً دقیق‌ترین مفهوم استراتژی را باید از پایگاه فلسفی ملاحظه نمود که مطالعه‌ای عام و شامل بر سایر مفاهیم خواهد بود.

### مفهوم لغوی (استراتژی)

در لغت‌نامه دهخدا این واژه از نظر لغوی بدینصورت تعریف شده:

«استراتژ، استراتگوس، در یونان قدیم معمولاً سران پیاده را (استراتژ)

می‌خواندند»

بنابراین از نظر لغوی ریشه این واژه به یونان قدیم و کاربرد آن در مورد سران

نظامی، فرماندهان و قوی‌ترین عناصر اداره امور نظامی بوده است.

## مفهوم اصطلاحی (استراتژی)

استراتژی اصطلاحاً در فرهنگ‌های فارسی چنین تعریف شده: «استراتژی لشکرکشی، تعبیه سپاه، علم اداره کردن عملیات و حرکات ارتش در جنگ» و همچنین استراتژیک را به معنای «سوق الجیشی و یا منصوب و مربوط به لشکرکشی نیز تعریف کرده‌اند.»<sup>۱</sup>

«فن اداره عملیات جنگی، دانش رهبری عملیات نظامی»<sup>۲</sup>

همچنین این واژه در دائرة المعارف بریتانیکا چنین بیان شده:

«در یک معنای دقیق نظامی، این اصطلاح هنر عام و شامل

تعریف می‌شود»<sup>۳</sup>

و نیز در همان دائرة المعارف آمده است:

«قبل از او (ناپلئون) استراتژی تحت عنوان هنر یا علم اداره نیروهای نظامی

در زمان جنگ چگونگی شکست دشمن یا در وجه منفی آن توجیه دلائل

شکست از دشمن معنا می‌شد»<sup>۴</sup>

---

۱ - فرهنگ فارسی عمید.

۲ - فرهنگ معین صفحه ۲۴۶.

۳ - دائرة المعارف بریتانیکا چاپ ۱۹۵۸ جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲.

۴ - دائرة المعارف بریتانیکا جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲.

همچنین در دائرةالمعارف آمریکانا آمده است:

«استراتژی در وجه کلی (که در بعضی مواقع بعنوان استراتژی ملی یا استراتژی بزرگ نامیده می شود) هنر و علم توسعه دادن و به خدمت گرفتن نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی یک ملت در زمان جنگ یا صلح، برای حصول حداکثر حمایت و پشتیبانی از مصالح ملی است»<sup>۱</sup>

بطور کلی ملاحظه می شود که معنای اصطلاحی آن در موضع مسائل نظامی و بصورت فن و علم هماهنگ سازی عملیات نظامی تعبیر می شود.

در رشد و توسعه مفهوم استراتژی ملاحظه می شود که مفهوم اصطلاحی تنها در موضع مسائل نظامی محدود نگشته بلکه با پیدا کردن مشابهت هایی مابین مسائل نظامی با سایر مسائل اصطلاح استراتژی، این مفهوم، تعمیم پیدا کرده و در موضوعات مختلفی بکار گرفته شده است در این رابطه در دائرةالمعارف بریتانیکا آمده است:

«طی قرون نوزدهم دامنه این اصطلاح برای بکارگیری در حیطه سیاست ملی توسعه یافت بویژه در زمان جنگ نفوذ «استراتژی» تنها به کاربرد نظامی آن

---

۱ - دائرةالمعارف آمریکانا جلد ۲۵ صفحه ۷۱۲.

محدود نگردید بلکه در تنظیمات سیاسی، اقتصادی، روانی، تکنیکی و اخلاقی نیز وارد شد.»<sup>۱</sup>

در سیر توسعه مفهوم استراتژی دائرةالمعارف بریتانیکا در نیمه اول قرن بیستم به پیدایش مفهوم جدیدتری از استراتژی اشاره کرده و چنین تعریف می‌کند:

«هنر بکارگیری توان ملی در جهت تحقق هدف جنگ»<sup>۲</sup>

همچنین در بعد برنامه‌ریزی اقتصادی استراتژی با مفاهیمی چون: «تصمیمات سطوح عالی»، «هدفهای اساسی و تجهیز منابع ضروری برای نیل به آنها»، «تصمیمات دراز مدت» و دیدگاه کلان بر قیمت‌های واحد اقتصادی» همراه شده است.<sup>۳</sup>

بطور کلی می‌توان گفت که اگر معنای اصطلاحی استراتژی در جنگ، علم و ابزار هماهنگ‌سازی نیروها و امکانات نظامی در برترین مواضع، تعبیر شده است در توسعه این مفهوم برترین مواضع در سیاست و اقتصاد و سایر

---

۱ - دائرةالمعارف جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲.

۲ - دائرةالمعارف بریتانیکا جلد ۲۱ صفحه ۴۵۲.

۳ - فرهنگ علوم اقتصادی منوچهر فرهنگ صفحه ۱۲۳۰.



موضوعات مورد نظر می باشد.

### مفهوم فلسفی استراتژی

در تعاریف یاد شده تعریف استراتژی در واقع نشان دادن یک نحوه مشابهت‌های مصداقی است در حالیکه می توان بصورت دقیق تری از یک نوع «مشابهت فلسفی» نیز استفاده کرد و مفهوم متقن واژه استراتژی را در نظام فکری و فلسفی تبیین نمود این نحوه دقت در واژه استراتژی در واقع ملاحظه فلسفه و چرایی مفهوم اصطلاحی است و توجه به این نکته که غرض از دستیابی به برترین مواضع هدایت و اداره عملیات نظامی چه می باشد؟

روشن است که هدف از استقرار در برترین مواضع نبرد در واقع دستیابی به مواضعی است که بر آن اساس می توان وضعیت جنگ را از یک وضعیت به وضعیت فتح و پیروزی تبدیل نمود به عبارت دیگر مفهوم استراتژی در کلی ترین مرتبه توجه به بالاترین «محورهای تغییر وضعیت» و اساسی ترین راههای انتقال یک حالت به حالت آتی یا مطلوب است، که در جهت تبیین هر چه بیشتر این واژه آنرا از دو دیدگاه فلسفه نظر و فلسفه عمل مورد دقت قرار می دهیم:

## مفهوم استراتژی از پایگاه فلسفه نظر

برای تبیین مفهوم استراتژی از پایگاه «فلسفه نظر» ضروری است که هر چند بطور بسیار اجمالی «ماهیت تغییر وضعیت» در کلی‌ترین شکل فلسفی مورد دقت قرار گرفته و ویژگیهای حاکم بر «جریان تبدیل کیفیت» بیان شود.

بطور کلی ماهیت تغییر وضعیت (تبدیل وضعیت الف به وضعیت ب) ماهیت روند و پروسه خاصی است که در عین حالیکه «ایستا و ساکن» نبوده و جریان و روند زمانداری را نشان می‌دهد اما از ویژگی و خصیلت خاصی برخوردار است که باعث تمایز آن از سایر روندها و جریانات می‌گردد برای مثال و براساس تعریف اصطلاحی استراتژی ممکن است وضعیت نبرد به شکست یا پیروزی منتهی شود که طبیعی است روند شکست و پیروزی «در روند» با «دو ویژگی و خصوصیات مختلف» است. حتی تبدیل وضعیت به وضعیت فتح و پیروزی با ویژگی‌های مختلف ضرورتاً جریان و روندهای مختلفی متناسب با «نوع خاص پیروزی» را ایجاد می‌کند «خاص بودن» یک روند یا یک «جریان تغییر وضعیت» دلالت بر علیت و قانوندار بودن «ماهیت جریان تبدیل» داشته و «فلسفه تغایر روندها» را نیز می‌تواند توصیف نماید بعبارت دیگر ارتباط و تناسب مراحل مختلف یک «جریان تبدیل وضعیت» نشانگر جریان خاص و

واحدی است که «وحدت جریان تبدیل» را بوجود آورده و مراحل مختلف «تغییر وضعیت» را به یکدیگر منسوب می‌نماید و همین خصوصیت خاص جریان تغییرات است که لزوم وجود قوانین شامل و ثابتی را حاکم بر روندهای زماندار مختلف اثبات می‌نماید چرا که اولاً نفی علیت و قانون در یک جریان یا یک روند به این معناست که نسبت تغییر وضعیت به جمیع جهات برای یک کیفیت مساوی شود که این سخن خود به معنای یکسانی و نفی تغییر وضعیت است و به فلسفه ایستا باز می‌گردد.

ثانیاً اگر قانون و علیت حاکم بر روند تغییر وضعیت، خود متغیر باشد باز معنای تغییر در تغییر و نفی «جریان تبدیل» و «روند خاص» می‌باشد که این امر نیز نشانگر تشتت تغییرات است.

اثبات ارتباط و تناسب «مراحل مختلف تغییر وضعیت» و پیدایش «وحدت جریان تبدیل» و در نتیجه ضرورت وجود اصول و قوانین ثابت حاکم بر روند و پروسه تغییر می‌تواند «ماهیت جریان تبدیل وضعیت» را در کلی‌ترین شکل توصیف نموده و مفهوم فلسفی استراتژی را روشن گردانند. یعنی در واقع استراتژی حافظ و نگهدارنده «وحدت جریان تبدیل» بوده که چگونگی روند تغییرات از وضعیت اول به وضعیت ثانی را بوجود می‌آورد.

بر این پایه می‌توان گفت وضعیت اول که یک مجموعه مرکب یا یک وحدت ترکیبی است و از ابعاد مختلف و تناسبات مختلفی بوجود آمده، حول محور «استراتژی» یا «اصول و قوانین حاکم بر جریان تبدیل وضعیت» در مسیر و روند خاصی تغییر کرده و به وضعیت ثانی (وحدت ترکیبی جدید) تبدیل می‌گردد و این استراتژی یا اصول حاکم بر روند تغییر است که تناسب و هماهنگی «روند تغییرات وضعیت اول» و تبدیل آن به وضعیت دوم را برعهده دارد به همین دلیل استراتژی را در مرتبه فلسفه نظری می‌توان «محور جریان تبدیل» تعریف نمود.

#### مفهوم استراتژی از پایگاه فلسفه مدل عمل

در تبیین مفهوم استراتژی از پایگاه «فلسفه مدل» یا «جدول راهنمای عمل» بصورت اجمالی به بررسی وضعیت انتقال جامعه در جهت رشد و توسعه پرداخته و ویژگیهای اصلی یک حرکت عینی را در عالی‌ترین رتبه و در موضع بررسی «شاخصه‌های اصولی برنامه‌ریزی اجتماعی» مورد دقت قرار می‌دهیم. ابتدائاً از مطالعه اعمال و موضعگیری‌های فردی و اجتماعی می‌توان دریافت که «هدفداری» جزء لاینفک حرکت عینی است بخصوص در موضع رفتارهای جمعی و عمل اجتماعی، هدفداری از ابعاد گسترده و وسیعی

برخوردار گردیده و در موضوعات گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، صنعتی، هنری، و... اهداف متعدد و مختلفی در نظر گرفته می‌شود بطوری که اگر مناسبات هر کدام را با دیگر اهداف ملاحظه نمائیم مجموع آنها بصورت یک نظام و مجموعه که دارای نتیجه واحدی است، قابلیت ملاحظه پیدا می‌کند که از آن می‌توان به هدف‌غایی (نهایی) تعبیر نمود.

هدف‌غایی در واقع جهت‌گیری اصلی و شامل بر همه حرکات خرد و کلان اعم از فعالیت‌های کوتاه مدت و دراز مدت فرد یا جامعه است، و به عبارتی هدف مطلق است که همه اهداف نسبی کوچک و بزرگ جلوه‌ای از آن است. برای مثال «نظام‌های مادی» علیرغم داشتن اهداف نسبی متعددی در حیات دنیایی، در نهایت بدنبال «رفاه دائم التزاید مادی» بشر می‌باشند و در مقابل غرض و هدف‌غایی نظام اسلامی را می‌توان «تقرب هر چه بیشتر به حضرت حق سبحانه و تعالی» دانست که می‌بایست در همه اهداف و افعال مختلف حضور داشته باشد و گسترش تأثیر و توان بشریت را در همه ابعاد مادی و معنوی شامل گردد.

بنابراین در حرکت یک نظام اجتماعی، علیرغم در نظر داشتن اهداف نسبی متعدد، نهایتاً دستیابی به «نسبت تأثیر واحد» یا «هدف‌غایی واحدی» مورد نظر

است و این امر ضرورت وجود برنامه‌ای که بصورت یک مجموعه واحد بتواند کیفیت دستیابی به هدف‌غایی را ترسیم نماید اثبات می‌کند، برنامه‌ای که نسبت مابین اهداف نسبی را با هدف‌غایی ملاحظه کرده و نهایتاً چگونگی دستیابی به هدف‌غایی را نشان دهد. بعبارت دیگر نیل به هدف‌غایی نیازمند ابزاری است که بتواند در وضعیت اول بگونه‌ای تصرف نماید که «ترکیب جدید در وضعیت ثانی» دستیابی به اهداف نسبی جامعه را همراه با نیل به هدف‌غایی ممکن سازد.

این ابزار در واقع ناظر بر «سیاست‌های دراز مدت امور اصولی برنامه» (سیاست‌های استراتژیک) است که ضمن اینکه سیاست‌های کوتاه مدت را برای دستیابی به اهداف نسبی و مرحله‌ای هماهنگ می‌سازد، سیر به سمت هدف‌غایی را در یک «جریان تبدیل وضعیت» مشخص می‌گرداند و می‌توان گفت که «سیاست‌های استراتژی» یا دراز مدت نقش هماهنگ سازی ابعاد مختلف نظام اجتماعی را در جهت نیل به هدف‌غایی برعهده دارد.

اما همانطور که سیاست‌های دراز مدت از یک طرف موجب هماهنگی سیاست‌های کوتاه مدت و مقطعی می‌گردند، خود نیز به وسیله «محور واحدی» بنام استراتژی در جهت هدف‌غایی هماهنگ می‌شوند یعنی بر پایه استراتژی

واحد نظام است که «اعتبار سیاست‌ها» در کلیه مراحل تغییر و تبدیل وضعیت معین می‌گردند و در واقع می‌توان گفت که سیاست‌ها در همه مراتب، کیفیت‌های مختلفی از استراتژی واحد نظام در ابعاد مختلف می‌باشند.

بنابراین استراتژی یا «محور جریان تبدیل» را در موضع عمل اجتماعی و جدول راهنمای عمل میتوان به «ابزار هماهنگ سازی سیاست‌های اصولی دراز مدت» یا «فن توسعه» تعبیر نمود، چرا که بر این پایه می‌توان کیفیت تصرف و ارزش و اعتبار عوامل مختلف در وضعیت موجود نظام را در جهت تبدیل مجموعه به وضع آتی و مطلوب معین کرده و ابعاد مختلف یک «مجموعه در حال تغییر» را بطور هماهنگ در جهت هدف غایی نظام هدایت و رهبری نمود.

باید دانست از آنجا که هر برنامه نهایتاً بیش از یک هدف غایی نمی‌تواند داشته باشد ضرورتاً «استراتژی» یا «فن توسعه» واحدی را نیز نیازمند است و تغییر استراتژی بمتابۀ تغییر جهت غایی در برنامه خواهد بود. یعنی هر چند ممکن است عوامل و مغیرهای متعددی در جریان تبدیل وضعیت دخالت داشته باشند اما نهایتاً از آنجا که «جهت غایی» نمی‌تواند متعدد باشد، «مجموعه» در حال تغییر» نیز نیازمند یک مغیر اصلی است و سایر مغیرها، مغیرهای تبعی یا فرعی قلمداد می‌گردند.

بنابراین استراتژی مغیر اصلی مجموعه در حال تغییر ماست که معیار اصلی تناسب و هماهنگی جریان تغییر در جهت هدف غایی می باشد و بر پایه چنین تعریفی از استراتژی روشن می شود که چگونه درگیری ماهیت «اهداف و استراتژی» مستکبرین با «اهداف و استراتژی» نظام الهی و کفر ستیز اسلامی دهمه شئون و ابعاد بوده و جنگ همه جانبه با «استکبار بر خداوند» که منشاء ظلم و اساس ستمگری بر مستضعفین است، غیر قابل تعطیل می باشد که توضیح آن فصل جداگانه ای را می طلبد.



ضمیمه

استراتژی از دیدگاه

فرهنگ‌ها و دایرةالمعارف‌های مختلف



استراتژی: دانش و هنر بکارگیری نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی

یک ملت یا ملت‌هایی برای اعطای حداکثر حمایت از سیاست‌های اتخاذ شده در جنگ

یا صلح.

سومین دیکشنری و بستر جدید صفحه ۲۲۵۶ چاپ ۱۹۶۷

**strat·e·gy** \ˈstrɑːdʒi-, -rɑːtʃ-, -ʒi\ *n* -es [Ok *stratēgia* office of a general, generalship, piece of strategy, fr. *stratēgos* general + *-ia -y*] 1 a (1) : the science and art of employing the political, economic, psychological, and military forces of a nation or group of nations to afford the maximum support to adopted policies in peace or war

استراتژی: علم و هنر بکار گرفتن قوای مسلح داخل در جنگ برای تأمین اهداف

جنگ، برنامه‌ریزی در مقیاس وسیع برای هدایت عملیات و تعدیل نیروها در مناطق

جنگی در مقابل تحرکات احتمالی دشمن، جناح بندی‌های سیاسی.

دائرة المعارف و بستر جدید چاپ ۱۹۵۳

**strat'o·gy** (-j), *n*. 1. The science and art of employing the armed strength of a belligerent to secure the objects of a war, esp. the large-scale planning and directing of operations in adjustment to combat area, possible enemy action, political alignments, etc.; also, an instance of it.

استراتژی: دانش تشکل و طراحی عملیات نظامی و لشکرکشی، بکارگیری مهارت یا ظرافت در انجام هر پروژه‌ای.

دائرة المعارف و بستر جدید، چاپ ۱۹۶۸ صفحه ۸۲۸

—strategy, strategics,  
strat'ē'ji, strā-tēj'iks, n. The science  
of forming and carrying out projects  
of military operations; generalship;  
the use of artifice or finesse in car-  
rying out any project. ∴ Strategy

استراتژی: استراتژی در وجه کلی (که در بعضی مواقع بعنوان استراتژی ملی یا استراتژی بزرگ نامیده می‌شود) هنر و علم توسعه دادن و به خدمت گرفتن نیروهای سیاسی اقتصادی، روانی و نظامی یک ملت در زمان جنگ یا صلح برای حصول حداکثر حمایت و پشتیبانی از مصالح ملی است.

در وجه نظامی استراتژی، هنر و علم بکارگیری قوای مسلح یک کشور برای تأمین

سیاست ملی با درخواست نیرو و یا تهدید به استفاده از آن می باشد.

دائرة المعارف آمریکانا جلد ۲ صفحه ۷۱۲ چاپ ۱۹۶۲

**STRATEGY, Military.** Strategy in its general sense (sometimes called grand or national strategy) is "the art and science of developing and employing the political, economic, psychological, and military forces of a nation, during peace and during war, to afford the maximum support to national policies." In its military sense, strategy is "the art and science of employing the armed forces of a nation to secure the objects of national policy by the application of force or the threat of force."

### استراتژی

در یک معنای دقیق نظامی این اصطلاح «هنر عام و شامل» تعریف می شود، معنای این واژه در تحولات اجتماعی بین مردم به ویژه در تمدنهای غربی دستخوش تغییر شده، طی قرن نوزدهم دامنه این اصطلاح برای بکارگیری در حیطه سیاست ملی توسعه یافت، بویژه در زمان جنگ نفوذ «استراتژی» تنها به کاربرد نظامی آن محدود نگردید بلکه در تنظیمات، سیاسی، اقتصادی، روانی، تکنیکی و اخلاقی نیز وارد شد،

مرزبندی صریحی بین استراتژی نظام و استراتژی ملی وجود ندارد و نمی‌تواند واقع شود چراکه برآیند یک تصمیم نظامی در استراتژی ملی ظهور می‌یابد، بلکه برعکس ممکن است بازنگری در سیاست ملی، موجب گردد تا فرماندهان نظامی در استراتژی خود تجدید نظر نمایند، بالنتیجه رهبران سیاسی باید استراتژی نظامی را درک کنند و فرماندهان نظامی نیز تعهدات دیپلماتیک را.

استراتژی هنری است که بشریت و علم را مد نظر قرار می‌دهد این واژه، نمی‌تواند مفهومی ایستا باشد چراکه ابزار و راه‌های تحقق آن دائماً متغیر است. سرکردگان بزرگ تاریخ مثل اسکندر، قیصر، چنگیزخان، گوستاوس آدلفوس، فردریک بزرگ و ناپلئون بخوبی پیوستگی ظریف نظامی‌گری و استراتژی ملی را درک کرده بودند زیرا هر کدام شخصاً هم فرماندهی ارتش و هم ریاست حکومت را در دست داشتند.

### سیر توسعه تعاریف اصطلاح استراتژی

این واژه تا اواخر قرن هجدهم در ادبیات ظاهر نشد، نیاز بکارگیری چنین واژه شاملی همزمان با آغاز جنگ‌های بزرگ قرون هفدهم و هجدهم کاملاً احساس شد، افزایش جلب توجه عموم به مسائل جنگ موجب شد تا تعابیر و تفاسیر زیادی در باره اداره جنگ مطرح گردد.

فردریک بزرگ، موریس دساکس، لوئیس، واین، گیلبرت و بسیاری دیگر مشاهدات خود از اوضاع جنگ را برشته تحریر در آوردند. تمرینات، تعلیمات، انضباط نظامی، تدارکات، محاصره کردن و سازماندهی نظامی از جمله موضوعاتی بودند که اغلب مورد بحث قرار می‌گرفتند، خیلی کم در مورد استراتژی صحبت می‌شد علاوه بر آن هیچ یک از این نویسندگان غیر از فردریک توجه خود را به مسأله استراتژی معطوف نکردند. بارون جومینی، و کارل وان کلاسوتیز مورخین استراتژی جنگهای ناپلئون بی‌شک از شاگردان بزرگ استراتژی بودند.

احتمالاً ماکیاولی از پیشتازان واقعی متفکرینی بود که در مورد جنبه‌های وسیع‌تر جنگ و روشهای اداره آن کار می‌کردند، اثر «هنر جنگ» او برای اولین بار به وضوح بعنوان مهره اتصال دهنده دو حوزه نظامی و غیرنظامی در زمان جنگ شناخته شد. گرچه او نه یک رهبر ارتشی و نه یک نظامی حرفه‌ای بود اما در زمینه ضرورت بکارگیری فعالیتهای نظامی در تحقق اهداف کشورش تأملاتی داشت.

ناپلئون اولین رهبر بزرگی بود که به استراتژی مفهومی جدید و مؤثر بخشید بهر حال قبل از او استراتژی تحت عنوان هنر یا علم اداره نیروهای نظامی در زمان جنگ که چگونگی شکست دشمن یا در وجه منفی آن توجیه دلائل شکست از دشمن معنا می‌شد، دست یافتن به واژه استراتژی از طریق خنثی و منفی در سراسر تاریخ به وسیله فرماندهانی چون فابوس، موریس ناسا و فردریک بزرگ که سعی داشتند افراد تحت

فرماندهی خود را از جنگ تن به تن برای از پای در آوردن دشمن و دستیابی به صلح باز دارند، نشان داده شده است.

در زمان ناپلئون استراتژی میدان جنگ همان تعریف نارسا و محدود فوق را حفظ نمود، ولی علاوه بر آن استراتژی غلبه بود که به حرکات سیاسی و اقتصادی که شانس پیروزی را در جنگها افزایش می داد شامل می شد، بسیاری از نویسندگان نتیجه گرفتند که این پیشرفت جدید یک جریان طبیعی وقایع یعنی جریانی که بر ماهیت اجتماعی بودن جنگ و استراتژی تأکید می کرد، است.

ناپلئون و فردریک بزرگ هر دو همانگونه که فوقاً اشاره شد مسئولیت اداره امور نظامی و غیر نظامی را در هم ادغام کردند، تصمیمات اینان در جنگ و امور اجتماعی مکمل هم بودند، لذا هیچگونه جدائی و تفکیکی بین مسائل نظامی و امور سیاسی در کشور ایندو نمی توانست باشد.

پس از دوران ناپلئون، جنگهای داخلی آمریکا در قرن نوزدهم و دو جنگ جهانی که در نیمه اول قرن بیستم واقع شدند موجب افزایش اهمیت جنبه وسیع تری از استراتژی شدند، مفهوم جدیدتری از استراتژی «دیدار از جنبه های وسیع تر اداره جنگ» بوسیله مگ گن، و سیر فردریک موریس (استراتژی بریتانیا افسرو کمپانی، لندن ۱۹۲۹) تحت عنوان «هنر بکارگیری توان ملی در جهت تحقق هدف جنگ» بیان شد.



**STRATEGY.** In a strictly military sense, the term means "the art of the general" (Greek *strategos*). Its meaning has changed with the social shifts among people, particularly in western civilization. During the 19th century, the term was expanded for use in the sphere of national policy, particularly in time of war, when the conduct of strategy demanded not only military adaptations, but also political, economic, psychological, technical and moral adjustments. The demarcation between military and national strategy is not, and cannot be, clear-cut since a decision in the military field may have a consequent result on the nation's strategy. Conversely, a revision in national policy may require military leaders to revise their strategy. Accordingly, political leaders must understand military strategy and military leaders diplomatic commitments.

Strategy is an art that concerns men and science. It is non-stationary, since the means of applying it are ever varying. The great captains of history—Alexander, Caesar, Jenghiz Khan, Gustavus Adolphus, Frederick the Great and Napoleon—understand the fine cohesion of military and national strategy because each was in his person the leader of both the state and the army.

### STRATEGIC THEORY

**Development of the Meaning.**—Strategy as a term did not appear in literature until the latter part of the 18th century. The need for an inclusive word was becoming more apparent as the great wars of the 17th and 18th centuries and increasing attention to military matters evoked considerable comment upon the conduct of war. Frederick the Great, Maurice de Saxe, Louis Vauban, Guibert and many others wrote their observations on the aspects of war. Drill, training, discipline, supply, conduct of sieges and the organization of armies were the subjects most often discussed. Much less was said about strategy. Furthermore, none of these writers, except Frederick, concerned himself with strategy. Baron Jomini and Karl von Clausewitz, the chroniclers of Napoleon's battle strategy, were undoubtedly the first great students of strategy.

Possibly Machiavelli was the real forerunner of thinkers on the larger aspects of war and the methods of conducting it. His *Art of War* distinctly recognized for the first time the interlocking character of the civil and military spheres in time of war. Though not a military leader or a member of the military profession, he thought in terms of the necessity of considering military action in the accomplishment of the aims set forth for his state.

Napoleon was the first great leader to put the new meaning of strategy into effect. Before his time, strategy, whether called by that term or unnamed, was the art and science of directing military forces in time of war so as to defeat an enemy—or, in its negative aspect, to mitigate the results of defeat. The negative approach to strategy has been exhibited throughout history by commanders with inferior forces—like Fabius, Maurice of Nassau and Frederick the Great—who avoided pitched battles in an effort to exhaust the enemy and bring about a peace.

In Napoleon's time, the strategy of the battlefield—the narrow definition above—was retained. But added to it was the strategy of victory, which encompassed his political and economic moves to increase the chances of victory in the wars. Many writers considered that this new development was a natural course of events and one that emphasized the social nature of warfare and therefore of strategy. Both Napoleon and Frederick the Great, as noted above, combined the offices of military commander and ruler of the state. Their decisions on the battlefield or in the councils of state were complementary. There could be no dissociation of the national policy and military strategic objectives of their states.

After the time of Napoleon, the American Civil War of the 19th century and the two great World Wars of the first half of the 20th century increased emphasis on the larger aspect of strategy. A new definition to meet the broadened view of the conduct of war, was expressed by Maj. Gen. Sir Frederick Maurice (*British Strategy*, Constable and Company, Ltd., London, 1929) as "the art of applying national power to achieve the object of war."

**استراتژی:** لشکرکشی، تعبیه سپاه، علم اداره کردن عملیات و حرکات ارتش

در جنگ.

**استراتژیک:** سوق الجیشی، منصوب و مربوط به لشکرکشی<sup>۱</sup>»

استراتژ: استراتگوس، در یونان قدیم معمولاً سران سپاه را استراتگوس (استراتژ) می خواندند.

اثینه در زمان جنگهای ایران و یونان ده استراتگوس داشت که انتخاب ایشان سالی یکبار تجدید می شد و در ظرف سال به نوبت به فرماندهی سپاه می پرداختند چندی بعد بر قدرت آنان بیفزود چنانکه زمانی حکمران حقیقی اثینه بودند (فرهنگ تمدن قدیم)<sup>۲</sup>»

**استراتژی:** فن اداره عملیات جنگی، دانش رهبری عملیات نظامی،

سوق الجیشی.<sup>۳</sup>»

«برنامه ریزی استراتژیک - برنامه ریزی تاکتیکی

برنامه ریزی دراز مدت در یک تصدی از دو عنصر اساسی تشکیل می یابد.

---

۱ - «فرهنگ فارسی، عمید حسن عمید».

۲ - «لغت نامه دهخدا».

۳ - «فرهنگ معین صفحه ۲۴۶».

برنامه ریزی استراتژیک و برنامه ریزی تاکتیکی

### \* برنامه ریزی استراتژیک

۱) در سطح بالاتر از مدیریت قرار می‌گیرد و منحصرأ در باره تصمیمات در این سطح است.

۲) به تهیه مقاصد و هدفهای اساسی واحد اقتصادی و تجهیز منابع ضروری برای نیل به آنها مبادرت می‌ورزد.

۳) درباره تصمیمات دراز مدت و کوتاه مدت هر دو است و تأکید بر نخست دارد بی‌آنکه بدین کار جنبه انحصاری بدهد.

۴) بر قیمت‌های واحد اقتصادی مورد نظر در مجموعه بکار می‌رود.

۵) فعالیتی پیوسته (به عنوان یک جریان) و فعالیتی نامنظم (به عنوان محتوی) است.

۶) به اطلاعاتی بیشتر نیاز دارد که خارج از قلمرو واحد مزبور بدست می‌آید.

## \* برنامه ریزی تاکتیکی

برعکس برنامه ریزی تاکتیکی در باره سازمان منابع به منظور اجرای برنامه های استراتژیک می باشد.

- (۱) در چارچوب برنامه های استراتژیک جریان می یابد.
- (۲) به قدر ضرورت برای تخصیص عقلانی منابع همراه با عملیات مفصل است.
- (۳) در دوره های کوتاه عموماً مشروح تر است (یک ماهه، سه ماهه و سال)
- (۴) در همه خدمات مورد تعهد اجرای برنامه های استراتژی ذینفع است.
- (۵) انتظار دارد که افرادی بسیاری در تهیه برنامه های تاکتیکی مشارکت نمایند.
- (۶) به ویژه مبتنی بر ضابطه های مقداری و معلوماتی است که در خود واحد اقتصادی گرد آمده است.
- (۷) نسبت به برنامه ریزی استراتژیک عادی تر و پیش پا افتاده تر است.»<sup>(۱)</sup>

۱ - «فرهنگ علوم اقتصادی، انگلیسی، فارسی دکتر منوچهر فرهنگ ص ۱۲۳۰».

## تاکتیک - استراتژی

۱) تاکتیک و استراتژی دو اصطلاح ویژه هنر و فن نظامی گریست.

استراتژی یا هدف سوق الجیشی دانش خاص ژنرالهایی است که فرماندهی دارند و همچنین خاص ستادهای ارتش است که مجموعه عملیات جنگی را زیر نظر دارند (هنر طراحی و اداره عملیات وسیع در یک نبرد) تاکتیک یا شیوه جنگی، خاص رؤسای زیردستی است که باید به میدان محاربه نقشه‌های استراتژیک را با وسایلی که قبلاً تعیین و تعریف شده‌اند به مورد عمل بگذارند (هنر یا دانش آرایش نظامی در جنگ و مانور مراحل مختلف نبرد).

۲) این اصطلاح عمومیت یافته و در زمینه مسایل سیاسی و سندیکائی و غیره نیز بکار می‌رود، یعنی در هر موردی که مبارزه‌ای در کار است با معنائی کاملاً موازی با آنچه بیان شد بکار برده می‌شود.

استراتژی و روش یا تاکتیک باید همواره تجدید شوند.»<sup>۱</sup>

---

۱ - فرهنگ اصطلاحات اجتماعی و اقتصادی، توماس سسوه، ترجمه م آزاده، انتشارات مازیار.

بخش دوم:

استراتژی تحمبات

در دفاع از اندیشه اسلامی





## مقدمه :

هر نظام اجتماعی علیرغم اینکه دارای ابعاد، اجزاء و روابط گوناگونی است، اما ضرورتاً حول محور «استراتژی و جهت‌گیری‌های خاصی» هماهنگ و منسجم می‌گردد، در واقع استراتژی «ابزار هماهنگ‌سازی سیاست‌های دراز مدت» در هر نظام اجتماعی است و هر چه قدرت سیاست‌گذاری بالاتر رود، هماهنگی و انسجام نظام بیشتر می‌شود. قدرت سیاست‌گذاری نیز خود نیازمند توانایی‌های «تحقیقاتی» در نظام است به نحوه‌ای که بتوان آثار سیاست‌ها را در ابعاد مختلف و موضوعات گوناگون نظام اجتماعی تبیین نمود. هر چه قدرت تبیین مواضع اصولی و محورهای اساسی نظام، در کیفیت شکل دادن «اجزاء و روابط نظام» بالا رود به همان اندازه «قدرت اداره» بالاتر رفته و انسجام و هماهنگی نظام در جهت دستیابی به اهداف خود شدت می‌یابد و از طرف دیگر ثمره این تحقیقات در تبیین «کیفیت جریان یافتن سیاست‌های اصولی» خود زمینه‌ساز هدایت‌گری‌ها و خط‌مشی‌های نوین و کاملتری در امر سیاست‌گذاری گردیده و موضوعات جدید و مسائل مبتلابه را جهت تنظیم سیاست‌ها روشن می‌سازد.

جایگاه «تحقیقات استراتژیک» ناظر بر چنین موضعی است که به عنوان بازوی نیرومندی در خدمت سیاست‌گزاریه‌های استراتژیک نظام قرار می‌گیرد به نحوی که، نه تنها مبین کیفیت جریان یافتن سیاست‌های اصولی نظام در همه ابعاد و موضوعات مختلف نظام می‌شود بلکه ثمره تحقیقات استراتژیک است که افق‌های جدید را در امر تدوین سیاست‌های اصولی روشن می‌نماید.

و از آنجا که نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه ارزش‌ها و الای الهی بوجود آمده و در پی تحقق اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد، قطعاً در مواضع تحقیقات استراتژیک تبیین «چارچوب‌های اصیل اسلام ناب» از مهمترین موضوعات تحقیقاتی تلقی شده و کیفیت دفاع از اندیشه اسلامی از وظایف اصلی به حساب می‌آید، چرا که در موضع تحقیقات استراتژیک که زمینه‌ساز جریان یافتن سیاست‌های اصولی نظام می‌باشد، به هر میزان که چارچوب‌های اسلام ناب تبیین گردد و نسبت موضوعات و روابط مختلف نظام با مکتب و ارزش‌های اسلامی روشن‌تر گردد به همان میزان، انسجام و هماهنگی ابعاد مختلف، حول محور اندیشه اصیل اسلامی گسترش می‌یابد و به نسبت چنین گسترشی، قدرت دفاعی از اسلام و ارزش‌های و الای الهی نظام در رویارویی با «فرهنگ نظام‌های استکباری» در تمامی ابعاد نظام اجتماعی شدت و وسعت می‌یابد.

این بحث ناظر بر شناخت روش صحیح تفکر نسبت به اندیشه اصیل اسلامی است بگونه‌ای که امکان دفاع از اسلام در همه شئون حیات را دربر داشته باشد.

ان شاء الله

### قسمت اول: نگرشهای مختلف نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی

«قدرت و توانایی» تبیین صحیح اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کیفیت دستیابی به اندیشه اصیل اسلامی با «کیفیت تلقی از جایگاه اندیشه اسلامی» رابطه مستقیم دارد و به میزانی که در روش اندیشیدن نسبت به اندیشه اسلامی نگرشهای مختلفی پیدا شود، به همان میزان قدرت و توانایی‌های مختلفی در تبیین اسلام ناب بوجود می‌آید.

اختلاف در روش اندیشیدن نسبت به اندیشه اسلامی، اختلاف در نگرشهایی است که جایگاههای متفاوتی را برای اندیشه اسلامی ترسیم نموده و برای آن ارزش و اعتبارات گوناگونی، در میان سایر اندیشه‌ها و تفکرها قائل می‌شوند.

به عبارت دیگر توصیف از اندیشه اسلامی و کیفیت تبیین جایگاه و حیطه عمل و مرتبه و میزان حقانیت آن در میان سایر اندیشه‌ها، توانایی‌های ما را در چگونگی تبیین اندیشه اصیل اسلامی سعه و ضیق می‌بخشد. در این راستا باید بررسی نمود که آیا می‌توان اندیشه اسلامی را اندیشه‌ای «همعرض سایر اندیشه‌ها» قلمداد کرده و برای آن درجه و اعتباری در کنار اندیشه‌های دیگر قائل شد؟ یا اینکه برای اندیشه اسلامی در «بعضی از شئون» می‌توان اعتبار و ارزش ویژه‌ای را برشمرد و «محدوده خاصی» را معین نمود که در آن محدوده خاص منحصرأ هم رتبه با دیگر اندیشه‌ها نبوده و دارای اعتبار خاصی باشد؟ یا اینکه اصولاً اعتبار و ارزش اندیشه اسلامی را در همه «شئون حیات» از دیگر اندیشه‌ها جدا کرده و معتقد باشیم که تأثیر اندیشه اسلامی در همه شئون حیات انسانی بشر است؟ هر یک از این سه ابداع احتمال پیرامون روش تفکر نسبت به اندیشه اسلامی را، بطور جداگانه ذیلاً مورد توجه قرار می‌دهیم:

#### الف: نگرش دمکرات مأبانه نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی

نگرش دمکرات مأبانه نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی تفکری است که بر پایه احترام به همه اندیشه‌ها و عقیده‌ها بنا شده و معتقد است که اندیشه

اسلامی نیز از آن جهت که یک نحوه تفکر است هم عرض سایر اندیشه‌ها دارای ارزش و اعتبار بوده و به همان میزان که سایر تفکرها در شناخت واقعیت‌های جهان دارای احترامند اندیشه اسلامی نیز به همان میزان از ارزش برخوردار می‌باشد. این روش برخورد با اندیشه اسلامی ریشه در «فلسفه اخلاقی» دارد که به اندیشه بشری اصالت داده و «ارزش‌مندی و حقانیت» را تابعی از تفکر انسان دانسته است و به عبارت دیگر در این بینش آنچه اصالت می‌یابد و بالذاته دارای ارزش است «نقش فکر کردن» می‌باشد، و اگر چه تفاوت دستگاه‌های مختلف فکری را می‌پذیرد اما ارزش و اعتبار همه آنها را از آن جهت که هر کدام کیفیت خاصی از اندیشه و ادراک می‌باشند، یکسان می‌داند و معتقد است که «تعاریف و استنتاجات» در دستگاه‌های فکری مختلفی که از جهت «مبانی و ساختار» تفکر متفاوت می‌باشند، هر یک در موضع فکری خود قابل احترام بوده و هر اندیشه‌ای در نظام فکری خود ارزش و اعتبار خاصی را دارا است.

بر پایه این نگرش «تاریخ اندیشه بشری» در موضوعات واقعیت‌های مختلف جهان، مکاتب متعدد فلسفی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نظایر آن را بوجود آورده است و به عنوان مثال فلسفه الهی یکی از دهها مکتب فلسفی است که در

موضع خود از مبانی و اصول موضوعه‌ها و ساختار خاصی برخوردار است همانطور که فلسفه مادی نیز به منزله یکی دیگر از مکاتب فلسفی و ویژگیهای خاص خود را دارا است در این نگرش، هم دیدگاههای کلی و جهان شمولی که تفکر مادی در باره «هستی و جهان آفرینش و حرکت تاریخ» به صورت یک نظام فکری مدون نموده قابل احترام است و هم نظرگاه خاصی که فلسفه الهی در باره «جهان و تاریخ و هستی» بر پایه اندیشه و تفکر اسلامی به اثبات می‌رساند، دارای اعتبار می‌باشد، و از این جهت که همه ایسم‌ها مکاتب و فلسفه‌ها کیفیتهای مختلفی از اندیشه بشری بوده و ثمره تفکر بشر می‌باشند، در نتیجه هر یک در موضع خود «ارزشمند و معتبر» خواهند بود، این روش دموکرات مآبانه نسبت به جایگاه و ارزش اندیشه اسلامی از تناقضات آشکاری برخوردار است که ذیلاً به آن می‌پردازیم:

اولاً: نگرشی که برای هر اندیشه‌ای به صرف اینکه نحوه‌ای از تفکر بشری است اعتبار و ارزش قائل باشد و همه جهات گوناگون را در نحوه تفکر یکسان تلقی نماید در واقع منکر پایگاه «ارزش و اعتبار» و نافی ملاک و میزان «حقانیت» در ادراک و اندیشه خواهد بود، چرا که در جایی که همه اندیشه‌ها از ارزش واحدی برخوردار گردند دیگر ضد ارزش و بی‌اعتباری معنا و مفهومی پیدا

نخواهد کرد و در نتیجه نفس «ارزشمندی و اعتبار» به زیر سؤال کشیده خواهد شد.

به عبارت دیگر روش دمکراسی در اندیشه و اصالت دادن به ذات تفکر و احترام به همه آراء و عقاید، چهره دیگری از نفی هرگونه «پایگاه و ملاک و میزانی» در حقانیت و ارزش اندیشه و ادراک بشری است که لازمه آن تردید و سستی در جزمیت و یقین در جهت ادراک بوده و قطع رابطه هرگونه ارزشی را نسبت به اندیشه در پی خواهد داشت و تفکر در جهت «نیرنگ شیطانی در خدمت مستکبرین» همطراز با هرگونه تفکر روشنگرانه در جهت هدایت بشر، شناخته خواهد شد.

**ثانیاً:** از آنجا که در جریان هر اندیشه‌ای نسبت به عینیت و خارج از فضای ذهن نیازمند اراده بوده و هر اراده‌ای نیازمند جزمیت و یقین است، در صورتی که یقین را تابعی از اندیشه درآوریم در برخورد با موانع عینی هر چند هم موانع جزئی باشند تردید در عمل رخ نموده و جریان اندیشه در خارج متوقف می‌گردد بنابراین اندیشه‌ای که بریده از بنیان است، و جایگاهش در مرتبه متأخر از ایمان، نمی‌تواند هرگز جایگاه ایمان را بدست آورده و این خلاء درونی را پر کند بلکه در این صورت به دلیل مبتلا شدن به تردید در برخورد با موانع عینی

رابطه آن با خارج نیز دچار تلون گردیده و در این فرض پوچی رخ می نماید که این پوچی هرگز قدرت انسجام فعالیت اجتماعی را نداشته و نهایتاً حیرت و سرگردانی در «عمل، ذهن و حالات روحی» را بدنبال می آورد.

**ثالثاً:** بینشی که در آن هر تفکری به صرف تفکر بودن دارای ارزش و احترام است در حقیقت «هدف اندیشه» را در «خود اندیشه» قرار داده و هیچگونه «جهتی» را در حرکت تفکر قائل نمی باشد. یعنی اندیشه برای خود اندیشه مطلوب است، همانطور که هر چیزی بر این اساس برای خودش مطلوبیت بالذات دارد. این روش تفکر در واقع تبعیت از «فلسفه ماده پرستی» است که ماده را زلی و ابدی پنداشته و هیچ جهتی را به غیر از نفس ماده برای عالم قائل نمی باشد، به عبارت دیگر گاهی دنیاپرستی در شکل پرستش بت و سنگ و چوب جلوه می کند و زمانی در روش و بینشی تجلی می یابد که هر چیزی را بالذاته مطلوب می داند این همان بت پرستی جدید و مدرنی است که «اصل دنیا برای دنیا» را در موضع روش تفکر به صورت «علم برای علم» بیان داشته و با همسان دانستن همه تفکرها و اندیشه ها ماده پرستی را در روش تفکر به صورت یک نحوه دموکراسی خاص در اندیشه بیان می دارد.



**رابعا:** چنین نگرشی نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی، قدرت دفاع از اندیشه اسلامی را به راحتی از دست داده و به سهولت در مواضع مختلف به تردید کشیده خواهد شد، چرا که «همعرض دانستن» دستگاههای فکری مختلف و «یکسان پنداشتن» ارزش و اعتبار همه اندیشه‌ها موجب خواهد شد که هیچگونه پایگاه ثابتی برای اثبات حقانیت اندیشه وجود نداشته باشد و جزمیت‌های ناشی از اندیشه اسلامی به آسانی در برابر سایر تفکرها شکسته شود.

**خامسا:** روش دمکراسی در اندیشه که ارزش و اعتبار اندیشه اسلامی را در ردیف سایر افکار و آراء بشری قائل است، با «اعتقادات و معارف حقه الهی» ناسازگار می‌باشد، چرا که بر پایه اصول و اعتقادات الهی هیچ‌گونه ارزش و حقی مستقل از حضرت حق «جلت عظمته» در هیچ رتبه‌ای فرض ندارد و موجد همه امور، تناسبها، ارزشها و حقوق، ذات باریتعالی است، بر این اساس «حقانیت و اعتبار و ارزش» اندیشه مستقل از معارف حقه الهی به معنای اعلام «استغنا از وحی» در موضع اندیشه و تفکر بوده و اصالت دادن به ذات تفکر به منزله اعلام بی‌نیازی به مبدأ حقانیت‌ها در رتبه علم و آگاهی است.

بطور کلی باید گفت که چنین نحوه تفکری نسبت به جایگاه اندیشه اسلامی

به هیچ وجه نمی‌تواند متکفل امر دفاع از اندیشه اسلامی و مبین اسلام ناب باشد و هرگز قدرت مقابله با افکار و فرهنگ‌های مادی را نخواهد داشت.

#### ب: نظریه محدودیت حوزه اندیشه اسلامی

نظریه محدودیت حوزه اندیشه اسلامی هر چند به مانند روش دمکرات مأبانه، ارزش و حقیقت اندیشه اسلامی را با سایر اندیشه‌ها و آراء و عقاید هم رتبه نمی‌داند، اما اصولاً حوزه عمل اندیشه اسلامی را صرفاً در موضوعات و محدوده خاصی قائل بوده و معتقد است که اسلام و اندیشه اسلامی در بسیاری از موضوعات که موضع نیازهای مشترک بشر است ساکت می‌باشد و نظری ارائه نمی‌دهد، بر پایه این نگرش موضع اندیشه اسلامی بیشتر ناظر بر مسائل اعتقادی، عبادی، اخلاقی و یک سلسله امورات فردی است و در این مواضع نظر اسلام حق و ارزشمند می‌باشد، اما از آنجا که زندگی بشر براساس نیازهای مشترک، از جنبه‌های مختلفی چون خوراک و پوشاک، مسکن، بهداشت، رفاه، نظم، مدیریت و حکومت و نظایر آنها تشکیل شده است باید از دستاوردهای علمی و تجربی گوناگونی که بشر در طول زمانهای مختلف بدست آورده و ابعاد مختلف زندگی اجتماعی خویش را بر آن اساس سامان داده سود جست،

دستاوردهایی که در پرتو رشد معرفت بشری هر روز دیدگاهها و مکاتب و نظرات جدیدی را در بسیاری از موضوعات حیات بشری عرضه داشته و می‌دارد و کیفیت موضع‌گیری بشر را در برابر موضوعات نوین روشن می‌گرداند، شاید بتوان بارزترین مصداق قائلین به این نظریه را طرفداران تز «جدائی دین از سیاست» دانست که با جدا کردن حوزه اجتماعیات و مسائل سیاسی و حکومتی از دین عملاً حوزه اندیشه اسلامی را در محدودهٔ مسائل فردی، عبادی، و اخلاقی می‌دانند، بی‌پایگی و سستی این نظریه و نیز دارا نبودن قدرت دفاعی چنین نگرشی نسبت به اسلام بنا به دلائلی که ذیلاً آورده شده روشن و آشکار است.

**اولاً:** اگر روش دمکرات مآبانه که ارزش و اعتبار اندیشه اسلامی را همعرض سایر اندیشه‌ها می‌داند ظلم به معارف حقه ولایت و هدایت الهیه خدای سبحان است، تز محدودیت حوزه اندیشه اسلامی که موضع دین و اسلام را در همه شئون حیات بشر نمی‌داند، در واقع ظلم به رسالت نموده و منکر اصل خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گردیده است چرا که عبارت اخیری این سخن که اسلام در همه شئون حیات برنامه ندارد این است که موضوعاتی در حیات بشر است که علی‌رغم اینکه سعادت و شقاوت در آن محدوده‌ها فرض داشته و طبعاً رابطه آن

موضوعات با عوالم دیگر و غایت هستی بریده نیست و عقل هم قدرت احاطه بر آن را هرگز نداشته و ندارد، با این وصف دین در باره آن سکوت نموده و هیچ گونه پایگاهی را برای معرفی حق و باطل، نشان نداده است و بشر خود باید در پی کشف راه هدایت در آن مجذوبه‌ها برآید این سخن هر چند به یک معنا شرک است، اما تناقض آن با اصل خاتمیت نبوت و رسالت آشکار است.

همچنین این نگرش، از توانایی لازم برای دفاع از اندیشه اسلامی و در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها و مکاتب خود ساخته بشری نیز برخوردار نمی‌باشد و به هر میزان که حوزه اندیشه اسلامی را محدود نموده و از درک ارتباط و هماهنگی موضوعات مختلف که برپایه این نگرش خارج از اسلام تلقی می‌شود، با اندیشه اسلامی اعلام عجز می‌نماید، به همان میزان قدرت آسیب‌پذیری و هجوم به نظام فکری اسلامی را در عمل پذیرا می‌گردد. چرا که حتی اگر صرفاً بر پایه نگرش فوق‌الذکر در محدوده نیازهای مشترک بشر نقص رسالت و تمسک به نظام‌های فکری غیر الهی پذیرفته شود به این دلیل که «روابط مادی» لزوماً «روابط انسانی» متناسب بنا خود را نیازمند است در قدم‌های بعدی روابط انسانی ناشی از مکاتب مادی نیز به نظام فکری اسلامی تحمیل خواهند شد و همچنین در رتبه‌ای بالاتر می‌توان گفت که از آنجا که

«روابط انسانی» را نیز نمی‌توان از «تعلقات و اعتقادات» حاکم بر یک جامعه یا نظام فکری جدا نمود نهایتاً هجوم مکاتب غیر الهی در رتبه «اعتقادات و اخلاقیات» به اندیشه اسلامی مطرح خواهد گردید.

اصولاً باید گفت که تز محدودیت اندیشه اسلامی علیرغم اینکه مدعی دفاع از اندیشه اسلامی در حیطه‌های محدودی چون مسائل فردی، اعتقادی و اخلاقی است اما به دلیل ضعف قدرت منطقی آن در مجموعه‌نگری و شناخت ارتباط ارگانیک و به هم پیوسته موضوعات مختلف حیات بشری از تأثیرات برنامه‌های حکومتی، روابط جمعی و مدیریتی نظام‌های غیر الهی بر روی مسائل فردی، اعتقادی و اخلاقی غافل‌گشته و در بستر پرورشی خاصی پرورش خود را خواهد دید که بستر اضمحلال اوست. بطور کلی باید گفت که هر چند ممکن است قائلین به این نظریه در سعه و ضیق نمودن حوزه محدودیت اندیشه اسلامی نظرات متفاوتی ارائه نمایند اما آنچه مهم است توجه به این نکته اساسی است که به هر میزان که اتکای اندیشه اسلامی به «اندیشه‌های غیر» دامنه پیدا نماید به همان میزان امکان «هجوم به نظام فکری اسلامی» و «عدم قدرت دفاعی» از آن ناحیه فراهم آمده است.

### ج: جهان شمول بودن اندیشه اسلامی

نفی دو «روش دمکرات مآبانه» و «محدودیت اندیشه اسلامی» نسبت به جایگاه و ارزش اندیشه اسلامی، خود نشاندهنده تأثیر اندیشه اسلامی در همه شئون حیات بشری و مبین این نکته اساسی است که جایگاه رفیع اندیشه اسلامی به عنوان یک مکتب جهان شمول نسبت به همه موضوعات و در همه ابعاد هدایت بشری می باشد بنحوی که هر موضوعی در این دستگاه فکری دارای جایگاه و قدر و منزلت خاصی و تعریفی مشخص است. به عبارت دیگر همه مفاهیم اعم از قلبی و ذهنی و عینی و یا هر موضوعی اعم از طبیعی، انسانی و اجتماعی و یا بطور کلی هر مفهوم، هر شیء یا موضوعی در اندیشه اسلامی قابل ملاحظه بوده و شمولیت تأثیر اندیشه اسلامی جایگاه و ارزش و اعتبار همه ابعاد حیات بشری را معین می نماید به همین دلیل باید گفت که تعاریف منبث از اندیشه اسلامی به صورت یک نظام و مجموعه قابلیت ملاحظه دارد نظامی که جایگاه هر تعریف و نسبت آن با سایر تعاریف در آن مشخص شده و قدر و منزلت هر تعریف را در جریان زمان و مکان مشخص می نماید و مهم تر اینکه «گسترده‌گی و قدرت شمول» نظام تعاریف این ویژگی را به اندیشه اسلامی می دهد که با حفظ انسجام و قوام درونی خود نسبت به همه پدیده‌ها حتی

«اندیشه‌ها و مفاهیم دستگاه‌های فکری غیر الهی و خود ساخته بشری» نظر داشته باشد و مواضع هجوم دیگر اندیشه‌ها را در دستگاه فکری خود به محاسبه و بررسی بکشاند به عبارت دیگر نظام تعاریف اندیشه اسلامی، هر تعریف که در دیگر دستگاه‌های فکری از روابط و جایگاه خاصی برخوردار است، را از پایگاه فکری خود تعریفی مجدد کرده و برای هر وصفی در هر دستگاه فکری توصیفی متناسب با نظام فکری خود را دارا است، بصورتی که در دستگاه اندیشه اسلامی ثمرات و محصولات دستگاه فکری غیر الهی که به شکل ترزا و فرمولها و تعابیر مختلف اسم و رسم یافته‌اند تحلیل و بررسی شده و «فلسفه و چرایی» هر تعریف «چیستی و روابط» یک توصیف و نهایتاً «کارایی و کاربرد» آن بر مبنای اندیشه اسلامی روشن و آشکار می‌گردد.

همین ویژگی قدرت شمول و پویائی «نظام تعاریف» اندیشه اسلامی است که از یک طرف قدرت گسترش پذیری اندیشه اسلامی را افزایش داده و موضوعگیری اسلامی را نسبت به موضوعات گوناگون مرتباً توسعه می‌دهد و از طرف دیگر از تأثیرپذیری و انحلال این مجموعه در فرهنگ‌های غیر الهی جلوگیری می‌کنند و به عنوان پایگاهی، قدرت دفاعی اندیشه اسلامی را در برابر ارزشها، مبانی، آراء و عقاید مادی بالا می‌برد.

## - ویژگی نظام تعاریف اندیشه اسلامی

با توجه به خصوصیت جهان شمول بودن اندیشه اسلامی، شناخت «ماهیت و ویژگیهای نظام تعاریفی» که بتواند کیفیت موضعگیری انسان را در برابر همه موضوعات و در جریان زمان و مکان براساس اسلام مشخص و معین نماید، از اهمیت خاص و ویژه‌ای برخوردار می‌گردد و چگونگی توصیف «ماهیت تعاریف» مستقیماً در «قدرت جهان شمول بودن» اندیشه اسلامی تأثیر خواهد گذاشت. در این رابطه باید بررسی نمود که آیا اصولاً تعاریف، تطابق حقیقی و برابری یقینی با خارج داشته؟ و یا اینکه قابلیت رشد و تغییر، همراه با جریان رشد خارج، در آن فرض دارد؟ و علی فرض هماهنگی با جریان رشد، آیا نظام تعاریف می‌تواند جریان رشد خارج را همانطور که هست دریابد؟ یا اینکه خیر، تعاریف همیشه نسبتی با خارج داشته و در جهت مطلوبها زمینه هماهنگی دگرگونی‌های خارجی را در سمت‌گیری‌های خاصی فراهم می‌نمایند؟ که هر یک از فروض فوق‌الذکر را به صورت بسیار اجمالی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

**احتمال اول:** آیا نظام تعاریف می‌تواند «برابری یقینی» با خارج داشته باشد؟ این فرض که «تعاریف و مدرکات بشر» از جهان خارج «برابری یقینی» با خارج داشته و «فصل حقیقی» اشیاء را بدست آورد و تعاریف می‌توانند کیفیت



موضعگیری انسان در برابر موضوعات را کماهی روشن نمایند، علاوه بر اینکه با ماهیت تدریجی الحصول بودن ادراک بشر ناسازگار است از آن جهت که به تعاریفی ثابت ولایتیغیر از موضوعات می‌پردازد، رشد موضوعات خارج را نمی‌تواند توصیف کند و لذا در برابر تغییرات جهان خارج دچار انفعال گشته و روز به روز چنین نظام تعاریفی به انزوا کشیده خواهد شد.

به عبارت دیگر براساس این فرض که تعاریف ما، تطابق حقیقی با موضوعات و پدیده‌های خارجی داشته باشد یا باید تغییرات خارجی و حرکت و تغییرات پدیده‌ها را منکر شد و پیدایش و تبدیل یک موضوع به موضوع دیگر را خیالی پنداشت که در این صورت در عمل و عینیت به انفعال دچار می‌شویم و یا باید تغییرات خارجی را پذیرفت و با ثابت انگاشتن ادراک، رشد و تکامل تعاریف را نادیده گرفت که در این صورت نیز نظام تعاریف به انزوا کشیده شده و قدرت تبیین موضعگیری بشر را در جریان رشد نیازها پیدا نخواهد نمود. مگر آنکه اشراف کامل بر کلیه مراحل تاریخ خلقت من البدوالی الختم داشته و بر «جایگاه و منزلت» هر موضوع در جریان تاریخ احاطه داشته باشیم که در این صورت علم ما تدریجی الحصول نبوده و این در شأن و منزلت بالاتری است که از موضوع کلام خارج است.

احتمال دوم: آیا تعاریف می‌تواند «هماهنگی حقیقی» با جریان رشد و تغییرات خارجی داشته باشد؟

در این احتمال هر چند نظام تعاریف به مانند فرض گذشته لایتغیر و ثابت انگاشته نمی‌شود و آن را در بستر جریان رشد ملاحظه می‌نمایند، اما قائل است که «تناسبات جریان رشد نظام تعاریف» همراه با «تناسبات رشد جهان خارج و حرکت عالم» برابری یقینی و تطابق حقیقی دارد به عبارت دیگر در این فرض تعاریف بشر که کیفیت موضعگیری را در برابر موضوعات و پدیده‌ها مشخص می‌نمایند عین همان چیزی است که باید باشد و رشد عملی و ادراکی بشر تطابق حقیقی با جریان رشد دارد.

این فرض نیز با ماهیت ادراک تدریجی الحصولی بشر ناسازگار بوده و وجود هر نوع خطا و غفلتی و یا هر «ادراک و عمل ناهماهنگ با جریان رشد» از بین می‌رود و براساس اعتقادات الهی این امر جز برای معصومین علیهم السلام قابلیت فرض پیدا نمی‌کند.

احتمال سوم: نظام تعاریف کاربردی است.

توجه به ضرورت رشد نظام تعاریف و ماهیت تدریجی بودن ادراک بشری نشان می‌دهد که نظام تعاریف که باید کیفیت موضعگیری انسان را در جریان

زمان و مکان ارائه دهد نه به مانند علم معصومین علیهم السلام نسبت به جایگاه حقیقی اشیاء از ویژگی تطابق حقیقی برخوردار است و نه به مانند موضعگیری حضرتشان می تواند هماهنگی با جریان رشد داشته باشد که عاری از هر گونه خطا و اشتباهی است بلکه باید گفت که نظام تعاریف بشری همیشه «نسبتی با مطلوبها و حقائق» داشته و در جهت گیری «استکمالی» تأیراتی بر جهان عینی و در جهت مطلوب را دارا بوده و به همین معنا «کاربردی» است، به عبارت دیگر نه فقط در نظام تعاریف عینی موضوعات خارج ادراک حقیقی نمی شوند بلکه هماهنگی صد در صد نیز در جریان رشد موضوعات بوجود نمی آید و «نظام تعاریف» تنها در جهت مطلوبها و انگیزه های ثابتی از ویژگی کارائی برخوردار می گردد و ارزش و اعتبار نظام تعاریف به میزان تأثیر و مفید بودن آن در جهت مطلوبها است و بسته به اینکه «جهت گیری ها و مطلوبهای مختلفی» پیدا می شود، دستگاههای فکری، تعاریف «کاربردی گوناگونی» را بگونه ای ارائه می دهند که بشر بتواند در جهت همان مطلوبها در برابر موضوعات مختلف موضعگیری نماید.

به عبارت دیگر در موضع دفاع از اندیشه اسلامی باید بتوانیم نظام تعاریف را براساس «مطلوب های شارع مقدس» بوجود آورده و کیفیت موضعگیری بشر

زا در جریان زمان و مکان براساس مطلوب‌های اسلام و پرستش خدای متعال  
معین نمایم.

روشن است که حقانیت چنین تعاریفی نه مانند حقانیت اصل وحی و علم  
کتاب بوده و نه هم‌تراز ارزش علم معصومین علیهم‌السلام در جریان رشد و عمل به  
وحی تلقی می‌شود، بلکه به یک نسبت سازگار با تناسبات جریان رشد می‌باشد  
و در رتبه‌ای از مراتب عبودیت در جهت پرستش خدای متعال کارآئی و ثمره  
خواهد داشت.

همین ویژگی «جهت‌گیری ثابت» (هماهنگ با وحی و پرستش خدای متعال)  
در نظام تعاریف اندیشه اسلامی است که «سیر استکمالی جریان رشد  
مدرکات» را حفظ کرده و روز به روز در بستر پویای تعاریف کاربردی اندیشه  
اسلامی زمینه گسترش بندگی خدای متعال را فراهم می‌آورد از این رو ویژگی  
کاربردی بودن نظام تعاریف نشانگر «ابزار بودن اندیشه و ادراک بشری» برای  
پرستش خدای متعال و «وسیله تحقق ارزشهای الهی» تلقی خواهد شد و  
وسیله‌ای خواهد بود که بر آن پایه «نسبت تأثیر» ایمان قلبی و اعتقادات و  
ارزشهای الهی در عینیت و در زمان و مکان ملاحظه گردد. همانگونه که وقتی  
اندیشه در خدمت دنیاپرستی و ارزشهای مادی درمی‌آید به منزله ابزاری برای  
تحقق اهواء و امیال شیطانی و مادی بکار گرفته می‌شود، بصورتی که امروز

ملاحظه می‌شود که نظام تعاریف کاربردی در دستگاههای فکری غیر الهی در جهت تحقق مطلوب‌ها و جهت‌گیری مادی بوده و تناسبات و جایگاه و ویژگیهای هر تعریف در مقایسه با سایر تعاریف نهایتاً در جهت دنیاپرستی و رفاه دائم التزائد مادی بشری مشخص می‌گردد امروزه کلیه تئوریهای تحقیقاتی در دنیای استکبار در جهت دستیابی به اهداف و مقاصد دنیایی، برنامه‌ریزی می‌شود و «انگیزه»، «اهداف» و «مقاصد» در نحوه و روش تفکر سهم بسزائی دارد بطوری که نهایتاً بر مبنای متدلوزی صرفاً حس‌گرا، فرضیه‌ها و تئوری‌هایی به صورت یک قانون علمی پذیرفته می‌شود که کارآئی‌های خاص و مطلوب مادی را در جهت مطلق‌گرایی حسی در پی داشته باشد و این امر در همه شئون نظام اجتماعی غیر الهی ملاحظه می‌شود.

براین اساس ضرورتاً مفهوم منطق که ابزار درست اندیشیدن است جز به معنای ابزاری خاص برای حرکت در همان جهت خاص نیست و خصوصیت سیر در جهت خاص است که پیش فرض‌ها و حدود اولیه نظام تعاریف کاربردی را تعیین می‌نماید تا با بکارگرفتن چنین ابزاری بتوان میزان تعادل و عدم تعادل را در عمل شناسائی کرد و نسبت بین امور را متناسب با حرکت در سیر یاد شده تنظیم نمود.

قسمت دوم: سمت گیری استراتژی تحقیقات: مقابله فرهنگی در همه ابعاد

## حیات انسانی

ویژگی «کاربردی بودن نظام تعاریف» نشاندهنده آن است که تعاریفی که در دستگاههای مادی در جهت رشد تعلقات دنیاپرستانه بشر کاربرد دارند به هیچ وجه نمی توانند به همانگونه و بدون هیچگونه تغییر و یا تقییدی در نظام تعاریف اندیشه اسلامی پذیرفته شوند چرا که اصولاً فلسفه، چیستی و کاربرد یک تعریف در دستگاه مادی، جایگاه خاص و ویژه ای را متناسب با گسترش تعلقات مادی بشر برای یک تعریف ترسیم می نماید که هر چند ممکن است تعریف مشابه یا متناظر آن در نظام تعاریف اندیشه اسلامی وجود داشته باشد اما به هیچ وجه جایگاه و تناسب آن دو تعریف مشابه یکسان و مشترک نخواهد بود. اگر جایگاه یک تعریف در دستگاه مادی تغییر یابد و تناسبات جدیدی متناسب با نظام تعاریف اسلامی را پیدا نماید به این معنی است که هویت تعریف دگرگون گشته و جایگاه و کاربرد دیگری متناسب با اندیشه اسلامی پیدا نموده است، که این امر در جریان رشد نیازها مرتباً وضوح بیشتری می یابد و برعکس در صورتی که به تناسبات و ارتباطات یک تعریف در میان سایر تعاریف دستگاه مادی توجه نشود، چه بسا پذیرش آن تعریف با «همان

خصوصیات»، زمینه نفوذ فرهنگ مادی را بر علیه مقاصد الهی تأمین می نماید به همین دلیل توانایی و قدرت دفاعی اندیشه اسلامی در برابر فرهنگ های مادی بشری به شناخت دقیق تعاریف و «ارتباطات و تناسبات» آنها در دو دستگاه مادی و الهی بستگی دارد، بصورتی که بتوان تعاریف دستگاه مادی را در نظام تعاریف اندیشه اسلامی منحل کرده و با توجه به ساختار اندیشه اسلامی، جایگاه و تناسبات جدیدی را برای آن مشخص نمود، تنها در این صورت است که می توان گفت «اندیشه اسلامی» قدرت دفاع در برابر فرهنگ های خودساخته بشری را یافته و می تواند به تناسب جایگاه و کاربرد یک تعریف مشابه در دستگاه مادی، اصولاً هویت یک مفهوم را تغییر داده و تعریفی جدید متناسب با جهت گیری های اندیشه اسلامی ارائه نماید.

بنابراین از پایگاه فلسفه ای که «نظام تعاریف» را به صورتی «مرتبط» دانسته و «نسبت تأثیر»، «جایگاه» و «خصوصیات و نسبت یک تعریف را با سایر تعاریف» ملاحظه می نماید تعاریف مشابه مادی با پیدا کردن مفهوم، کارائی و کاربردی جدید در دستگاه الهی از حالت اشتراک بیرون آمده و هر چقدر بستر نظام تعاریف اندیشه اسلامی سیر استکمالی و رشد یابنده ای را طی نماید به همان میزان از وجوه مشابه و متناظر تعاریف با دستگاه فکری مادی کاسته شده و نقاط اختلاف تعاریف و وجه تمایز فرهنگ مادی و الهی

روشن و آشکارتر می‌گردد.

این چنین است که «استراتژی تحقیقات در دفاع از اندیشه اسلامی» و تبیین چارچوب‌های اسلام ناب محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌توان «ستیز فرهنگی» با همه شئون فرهنگ استکباری و مادی بشر دانست و سمت‌گیری دفاع فرهنگی را در همه مراتب اندیشه و نسبت به همه ابعاد حیات انسانی قلمداد نمود، چنین «استراتژی تحقیقاتی» است که می‌تواند موضع‌گیری انسان را نسبت به کلیه معارف بشری سمت و جهت داده و راهگشای «عملیات عینی» نظام در همه ابعاد درگیری با استکبار باشد و این امر عظیم را زمینه‌سازی نماید. (ان‌شاءالله)

به امید شوکت و عظمت روز افزون اسلام در تمامی عرصه‌ها

به زعامت مقام معظم رهبری (ادام‌الله‌ ظلّه‌ العالی)